



● مریم عاطفی  
● تصویرگر: ثنا حبیبی راد

# پند قدم تا برکه

فیل گفت: «هوا گرمه. ده قدم جلوتر یه برکه هست، بیا بریم آب بازی.»  
 میمون و فیل راه افتادند. فیل ده قدم شمرد و گفت: «آخ جون، برکه!»  
 میمون بیست قدم شمرد و گفت: «تا برکه بیست قدم بود، تو به من دروغ گفتی!»  
 فیل گفت: «نه، من دروغ نگفتم.»  
 میمون گفت: «پس سواد نداری، شمردن بلد نیستی.»  
 فیل گفت: «بلدم.»  
 میمون گفت: «پس برکه راه رفته و دورتر شده!»  
 فیل گفت: «برکه که راه نمی ره.»  
 یکهو صدای هاهایا آمد. لاک پشت همین طور که می خندید، سرش را از لاکش بیرون آورد و شروع کرد به قدم برداشتن و شمردن. قدم بیستم را که شمرد، تازه نزدیک برکه رسیده بود. فیل و میمون پرسیدند: «چه جوری شد؟»  
 لاک پشت گفت: «از آنجا که بودیم تا برکه، ده قدم فیلی، بیست قدم میمونی و سی قدم لاک پشتیه.»  
 سه تایی خندیدند و گفتند: «حالا دیگه وقت آب بازیه.»  
 بعد با هم پریدند توی برکه.

